

والدین

هنری دیوید تارو

Henry David Thoreau

مترجم:

علی رضا طاق‌دره



انتشارات
شهرآب

فهرست مطالب

۹	سپاسگزاری.....
۱۳	مقدمه مترجم.....
۲۵	تارو، آزاده والدن.....
۵۳	ساختار والدن.....
۶۱	نکاتی چند درباره چند نام.....
۶۵	فصل اول: اقتصاد.....
۱۶۱	فصل دوم: آنجا که من زیستم، و آنچه من برایش زیستم.....
۱۸۳	فصل سوم: مطالعه.....
۱۹۷	فصل چهارم: صداها.....
۲۱۹	فصل پنجم: خلوت.....
۲۳۱	فصل ششم: میهمانان.....
۲۴۹	فصل هفتم: دشت لوبیا.....
۲۶۵	فصل هشتم: روستا.....
۲۷۳	فصل نهم: آبیگرها.....
۳۰۵	فصل دهم: مزرعه بیکر.....
۳۱۷	فصل یازدهم: قوانین والاتر.....
۳۳۳	فصل دوازدهم: همسایگان وحشی.....
۳۵۱	فصل سیزدهم: گرم ساختن خانه.....
۳۷۱	فصل چهاردهم: ساکنان پیشین؛ و میهمانان زمستانی.....
۳۸۹	فصل پانزدهم: حیوانات زمستانی.....
۴۰۳	فصل شانزدهم: آبیگر در زمستان.....
۴۲۱	فصل هفدهم: بهار.....
۴۴۵	فصل هجدهم: خاتمه.....
۴۶۳	موخره؛ بازگشت به عصر حماسه ها.....

خودبینی تفاوت اصلی است. ما عموماً به یاد نمی‌آوریم بالاخره همین اول شخص است که همیشه در حال سخن گفتن است. اگر شخص دیگری بود که او را به همین خوبی می‌شناختم این قدر از خویش سخن نمی‌گفتم. متأسفانه مرا محدودیت تجربه به این مضمون محدود کرده است. افزون بر این، من از جانب خود از هر نویسنده، اول و آخر، می‌خواهم تا گزارشی ساده و صادقانه از زندگی ارائه کند و نه فقط آنچه را که از زندگی دیگر انسان‌ها شنیده است؛ آن‌چنان گزارشی که او به خویشاوندان خود در دیاری دور می‌فرستد؛ چراکه از نظر من اگر صادقانه زیسته باشد حتماً در دیاری دور بوده است. شاید مخاطب خاص این صفحات بیشتر دانشجویان فقیر باشند. و اما بقیه خوانندگانم، آنان نیز چنین بخش‌هایی را به هر شکلی به کارشان بیاید خواهند پذیرفت. امیدوارم هیچ‌کس درزهای این جامه را در هنگام پوشیدن نکشد، زیرا شاید برای آن‌کس که اندازه و مناسب است خوب خدمت کند.

خوش دارم سخنی بگویم، نه‌چندان از چینی‌ها و ساکنان جزیره‌هاوایی، بلکه از شما که این صفحات را می‌خوانید و می‌گویند که اهل نیوانگلندید. چیزی درباره‌ وضعیت شما، به‌ویژه اوضاع یا احوال ظاهری‌تان در این دنیا، در این شهر، که چه هست، آیا لازم است این قدر بد باشد که اکنون هست، آیا می‌توان آن را بهتر کرد یا نه. در کنکورد بسیار سفر کرده‌ام و همه‌جا، در فروشگاه‌ها، دفترها و دشت‌ها، تصور می‌کنم ساکنانش به هزار شیوه‌ جالب‌توجه کفاره‌ گناهان خود را پس می‌دهند. آنچه از برهن‌ها شنیده‌ام که در برابر چهار آتش می‌نشینند و به چهره‌ خورشید نگاه می‌کنند؛ یا با سر، در حالی بر شعله‌های آتش آویزان می‌مانند و از روی شانه آن‌قدر به آسمان نگاه می‌کنند «که دیگر برگشتن به حال عادی برایشان ناممکن می‌شود و از پیچ‌گردن دیگر چیزی جز مایعات به درونِ معده عبور نمی‌کند»، یا تا پایان عمر در پای درختی

زندگی می‌کنند که خود را با زنجیر به آن بسته‌اند، یا مانند کرم ابریشم با بدن خود عرض امپراتوری‌های پهناور را اندازه می‌گیرند، یا با یک پا بر بالای ستون‌ها می‌ایستند - حتی چنین شکل‌هایی از ریاضت‌های هوشیارانه به‌زحمت ناباورانه‌تر و حیرت‌انگیزتر از صحنه‌هایی است که من هر روز شاهد آنم. دوازده خان هرکول^۱ پیش این چیزها که همسایگان من بر گردن گرفته‌اند ناچیزند، زیرا تنها دوازده خان بودند و نهایتی داشتند، اما من هرگز ندیدم این مردان دیوی را بکشند یا به اسارت درآورند یا زحمتی را به پایان برسانند. اینان دوستی به نام ایولاس^۲ ندارند که با آهن داغ ریشه‌ سر هایدرا^۳ را بسوزاند، چراکه تا سری را می‌کوبند دو سر دیگر از جای آن می‌روید^۴.

از همشهریانم جوانانی را می‌بینم که از بخت بد، مزرعه‌ها، خانه‌ها، انبارها، دام و ابزارهای کشاورزی به ارث می‌برند، زیرا به‌دست آوردن این دارایی‌ها دشوارتر از رها شدن از دست‌شان است. بهتر که در مرغزاری فراخ، زاده می‌شدند و گرگی شیرشان می‌داد تا شاید با چشمانی روشن‌تر

۱. Hercules، در اساطیر یونان، پسر زئوس Zeus که به قدرت عظیم خویش معروف است. هرکول برای آزاد شدن از بردگی اوریس تنوس Eurystheus، مجبور بود که از دوازده خوان که ناممکن می‌نمود بگذرد.

۲. Iolaus، در اساطیر یونان، پسر ایفیکلوس Iphiclus، پادشاه تسالی Thessaly، و دوست هرکول.

۳. Hydra

۴. تارو از این استعاره برای نشان دادن زندانی که مردم از نیازهای مادی و کارهای پوچ و تکراری روزمره برای خود ساخته‌اند استفاده می‌کند. طبق فرهنگ کلاسیکی که تارو از جان لمپیر John Lempiere در اختیار داشت: «دومین خوان هرکول آن بود که هایدرا را در لرنیا Lernea محل زندگی هایدرا که باتلاقی است در نزدیکی آرگوس Argos در یونان نابود کند.» به گفته‌ آپولودوروس Apollodorus، هایدرا هفت سر، به گفته‌ سیمونیدز Simonides پنجاه سر و به گفته‌ دیدروس Diodorus صد سر داشته است. هرکول با تیرهای خود به این هیولای معروف حمله می‌کند و به‌محض درگیری تن‌به‌تن، با گرز گران خود سرهای دشمن را از بین می‌برد که البته هیچ فایده‌ای برای او نداشت زیرا به‌محض آنکه سری را می‌کوبید و خرد می‌کرد دو سر دیگر به‌سرعت از جای آن سبز می‌شد. اگر هرکول به دوست خود ایولاس Iolas فرمان نداده بود که جای سرهای له شده را نسوزاند این خوان او ناتمام می‌ماند.

فصل اول: اقتصاد

وقتی صفحات زیر یا بیشتر آن را می‌نوشتم در جنگل تنها زندگی می‌کردم. در فاصلهٔ یک‌ونیم کیلومتری از هر همسایه‌ای، در خانه‌ای که خود بر ساحل آبگیر والدن^۱ در کنکورد ماساچوست ساخته بودم و معاشم را فقط از دسترنج خویش تأمین می‌کردم. دو سال و دو ماه در آنجا زندگی کردم. اکنون باز میهمان حیات متمدنم.

اگر همشهریانم از شیوهٔ زندگی من، که بعضی آن را نامربوط می‌خوانند، پرس‌وجوهای خیلی خاصی نکرده بودند، هرچند با توجه به این اوضاع در نظر من این شیوه اصلاً نامربوط جلوه نمی‌کند و بسیار طبیعی و به‌جاست، نباید خوانندگانم را تا این حد مجبور به توجه به امور شخصی خویش می‌کردم. بعضی پرسیده‌اند برای خوردن چه پیدا می‌کردم؛ آیا از تنهایی دل‌تنگ نمی‌شدم؛ آیا نمی‌ترسیدم و سؤالاتی از این دست. دیگران کنجکاو بودند بدانند چه سهمی از درآمدم را وقف امور خیریه می‌کردم. برخی، که خانواده‌های پرجمعیتی دارند، پرسیده‌اند از چند بچهٔ یتیم نگه‌داری می‌کردم. بنابراین از آن دسته خوانندگانم که علاقهٔ خاصی به امور شخصی من ندارند می‌خواهم از اینکه پذیرفته‌ام در این کتاب به بعضی از این سؤالات پاسخ دهم مرا ببخشند. «من» یا اول‌شخص که در بیشتر کتاب‌ها حذف می‌شود در اینجا بر جا می‌ماند. همین نکته از نظر